**«بسم الله الرحمن الرحیم»**

جزوه درس

**« انسان شناسی اسلامی و مبانی معرفت دینی »**

**استاد سوزنچی**

منابع توصیه شده توسط استاد برای مطالعه :

1.انسان از آغاز تا انجام (علامه طباطبایی ترجمه: صادق لاریجانی)

2.هستی و هبوط (حمید پارسانیا) (خیلی مهم و مفید )

3.تاریخ اندیشه و نظریه های انسان شناسی (ناصر فکوهی)

سال تحصیلی 96-97

**جلسه اول: اهمیت مساله آنتروپولوژی در علوم انسانی**

* **معنای آنتروپولوژی**

مردم (قوم) شناسی Ethnos + Logos انسان شناسی Anthropos + Logos

عقل + قوم (جوامع بدوی) عقل(شناختن) + انسان

\*معنای انتروپولوژی در ایران:

- مهدی فروغی[[1]](#footnote-1) در فرهنگستان ایران در سال 1314 این لغات را ترجمه کرد به:

اثنولوژی: نژاد شناسی(قوم شناسی)

آنتروپولوژی: مردم شناسی(به اعتقاد او یکی از معانی مردم، انسان است در اشعار فارسی هم آمده است.)

-غلام حسین صدیقی در سال 1347در شورای وضع و قبول اصطلاحات اجتماعی در دانشگاه تهران این لغات را ترجمه کرد به:

اثنولوژی: مردم شناسی

آنتروپولوژی: انسان شناسی

معانی بالا در سنت دانشگاهی ما تثبیت می شوند تا به زمان حال که جناب آقای فیاض و امثال ایشان به شدت به این معادل سازی حمله کردند. آقای فیاض اصرار دارند آنتروپولوژی به معنای مردم شناسی است. ولی این جریان هنوز جریان غالب نشده است.

\*جامعه شناسی (Sociology) : Socio در زبان یونانی به معنای همسر و شریک است. تفاوت جامعه شناسی و قوم شناسی(اثنولوژی) در این است که اثنولوژی غالبا برای تحلیل و فهم جوامع بدوی (چه جوامع بدوی گذشته و چه امروزه) به کار می رود علم جامعه شناسی، علم تحلیل جوامع معاصر و جوامع پیشرفته و مدرنِ شهری است. تفکیک این دو نوع جوامع ( بدوی و مدرن) مبتنی بر قبول نظریه داروین و بر اساس سیر تک خطی پیشرفت داروینی است.

نکته 1: درگیری جدی در غرب بین دو جریان آنگلوساکسون (آمریکا و انگلیس پرچمداران اصلی این جریان) و قاره ای ( آلمان، فرانسه، ایتالیا و...) وجود دارد. این دو جریان به شدت با هم درگیرند و یکدیگر را قبول ندارند. شاهد این قضیه دعواهای همیشگی اندیشمندان دو جریان است. مانند دعوای کارناپ (انگلوساکسون) و هایدگر (قاره ای) [مانند دعوای سروش و فردید در ایران]

متاسفانه ایران به شدت تابع جریان آنگلوساکسون است و اغلب در فضاهای علوم انسانی و اجتماعی حرف های این جریان را علم محض می داند، درحالیکه جریان قاره ای حرف اول را در زمینه علوم اجتماعی می زند و جریان آنگلوساکسون نسبت به آن دست دوم محسوب می شود. حرف اصلی جریان آنگلوساکسون، پوزیتیویست است درحالیکه حرف ارزشمند و به درد بخوری برای ما ندارد و راحت می توان آن را رد کرد. مسئله اصلی ما جریان تفسیری و انتقادی است؛ جنس حرف های علوم انسانی قاره ای فرق دارد بنابراین در این فضا، فقه کاربرد فراوان دارد و باید به آن مراجعه کرد زیرا این جریانات با اعتباریات سروکار دارند نه حقایق. ولی فلسفه در مورد حقایق سخن می گوید.

[کتاب نظریه های انسانی شناسی – دکتر فکوهی : الان غالبا جامعه شناسی را با تاکید بر جوامع معاصر مطرح می کنند اما انسان شناسی سراغ واقعیت انسان رفتن با روشهای مشاهده مشارکتیو عینی گرایانه است نه در افق نظریه]

\*در این دو جریان و برای دو اصطلاح اثنولوژی و انتروپولوژی 2 تا تعریف وجود دارد:

آنگلوساکسون - انسان شناسی (انسان شناسی زیستی): بیشتر بحث های آن متمایل به بحث های فیزیولوژی

است. انسان ها به لحاظ زیست شناختی چه تغییری کرده اند؟ نژاد که نهایتا یک بحث زیست

شناختی است در این علم بسیار مهم است. آنتروپولوژی

- انسان شناسی فرهنگی: بحث ها ی آن متمایل به تحلیل های فرهنگی و مردم شناسی است.

کالچرال آنتروپولوژی

قاره ای - انسان شناسی آنتروپولوژی

- انسان شناسی فرهنگی اثنولوژی

نکته 2: دغدغه اصلی ما در فضای علوم انسانی آن است که اگر بخواهیم علوم انسانی دینی و اسلامی داشته باشیم باید چه کنیم؟ علوم انسانی هم موضوعی دارند به اسم انسان و اینکه باید بدانیم انسان چیست و چه تلقی از آن در غرب و در اسلام وجود دارد ؟ بنابراین به نظر میرسد که معنای انسان شناسی برای واژه آنتروپولوژی مناسب تر است زیرا این رشته تلاش می کند به همین سوال پاسخ دهد و تصویر غرب از انسان را برای ما مشخص کند؛ البته نه به سبک فلسفی اسلامی.(در علوم اسلامی پشتوانه علم اخلاق، علم النفس است که این علم النفس در فلسفه اسلامی از آن بحث میشود.)

[کاری که قرار است ما انجام دهیم این است که بدانیم در غرب چه نگاهی به انسان وجود دارد و ما به ازای آن در اسلام چه دیدگاهی قرار دارد؟ قرار نیست فقط بحث های آنها را بخوانیم و پاسخ دهیم. این کار مصداق در زمین حریف بازی کردن است. قرار است بگوییم که دیدگاه غرب نسبت به انسانی که قرار است پشتوانه علمشان باشد چیست و در مقابل نگاه ما به انسانی که قرار است پشتوانه علم ما باشد چیست؟ از دل این دیدگاه قرار است علم در بیاید نه اینکه صرفا یکسری بحث های کلی مطرح شود مثل اینکه انسان روح دارد و...]

* **مهمترین مسئله انسان شناسی در غرب**
* مهمترین مسئله انسان شناسی، بررسی کل وضعیت زندگی بشر در گذشته، حال و آینده و از ابعاد زیست شناختی، جامعه، زبان و فرهنگ است.(کُتاکت/کتاب انسان شناسی ص11)
* مهمترین مساله در انسان شناسی آن است که چه چیزی موجب تفوق و پیروزی انسان بر سایر موجودات شده است؟ درباره آینده نوع انسانی چه گمانی می توانیم ببریم؟ انسان ها چرا به لحاظ زیست شناختی همانند ولی به لحاظ اجتماعی متفاوت اند؟(فِرِد بلاک/ کتاب انسان شناسی فرهنگی)
* مهمترین سوال در مسئله انسان شناسی این است که منشا انسان و منشا زندگی اجتماعی چیست؟(کتاب آقای روح الامینی)
* (مهمترین مسئله در مورد انسان) هستی انسان نه در بعد فلسفی و دینی بلکه در بعد زیستی و فرهنگی اش است. پیدا شدن این علم ناشی از تمایل عمیق و علمی انسانی برای ورود به اعماق موجودیت انسان برای درک پنهان ترین زوایای وجودی این موجودیت است.(کتاب آقای فکوهی) (البته اگرچه آقای فکوهی روش فلسفی را در فهم انسان رد کرده اند اما عملا برای درک زوایای پنهانی وجود انسانی از روش فلسفی استفاده می کنند)

مهمترین مسئله آنتروپولوژی : چرا انسان با سایر موجودات متفاوت است؟

* **مهمترین مسئله در حوزه انسان شناسی اسلامی**
* رابطه انسان با خدا، با خود، با طبیعت و با دیگران(رابطه با خدا در طول این روابط است نه در عرض آن)
* مبدا و معاد انسان و حیات فعلی اش (ز کجا آمده ام؟ آمدنم بهره چه بود؟ ز کجا می روم آخر؟)

سوال های اصلی انسان شناسی غربی متناظر با همان سوال های اصلی ماست.

زکجا آمده ام؟ بررسی وضعیت کل زندگی بشر در گذشته؟

آمدنم بهره چه بود؟ بررسی وضعیت کل زندگی بشر در حال؟

چه چیزی موجب تفوق انسان بر سایر موجودات شده؟

زکجا می روم آخر؟ بررسی وضعیت کل زندگی بشر در آینده؟

درباره آینده انسان چه گمانی می توانیم ببریم؟

انگلوساکسون: پوزیتیویسم تلقی اش از انسان، رفتار انسان است. با روش تجربی

(مشاهده) آنچه از انسان مشاهده میکنند را می پذیرند.

علوم انسانی و اجتماعی توحید

تفسیری انسان رفتار معنادار دارد(کنش) پس نمی توان از روش

قاره ای تجربی برای شناخت او استفاده کرد.(معنی:غایت؟) معاد

انتقادی علم علاوه بر تبیین و تفسیر رفتارانسان، وظیفه اصلاح و

انتقاد هم دارد(پیشنهاد راهکار جدید می دهد) نبوت

\*رابطه اصول دین و آنتروپولوژی:

1. توحید: حرف اصلی ما در توحید آن است که اصل عالم، عالم حسی و واقعیات محسوس نیست. درحالیکه در جریان پوزیتیویسم کل عالم در عالم ماده و محسوسات منحصر می شود.

2.معاد: اساس معنا، غایتی است که در رفتار نمایان میشود. افق غایت ها کجاست؟ برای یک عده دنیا و برای عده ای دیگر آخرت. اینکه افق غایت ها را کجا بدانیم در تحلیل ما از معانی رفتارها موثر است. به عبارت دیگر پذیرش یا عدم پذیرش معاد در مدل تحلیل های ما موثر است.

برای مثال : عملیات استشهادی(شهادت طلبانه) ناشی از عمق فهم یک فردی است که افق دیدش آخرت است. اما عملیات انتحاری(گرته برداری شده از استشهادی توسط غربیان) ناشی از نفهمی فردی است که افق دیدش دنیا است.(آمریکا نمی تواند ما را زمین بزند زیرا افق تحلیل ها و عناصر تحلیل هایشان در مورد ما ناقص است لذا نمی توانند تحلیل اجتماعی درستی داشته باشند.)

3. نبوت: در مکتب انتقادی برای اصلاح رفتار باید هدف از پیش تعیین شده داشت، باید وضع مطلوب، مشخص شده باشد. این وضع مطلوب چگونه ترسیم میشود؟ در غرب عقلانیتی را مطرح می کنند (عقلانیت ابزاری وبر یا ارتباطی هابرماس) که این عقلانیت، رفتارهای منطقی و عقلانی را سامان دهی می کند. اما در دین شریعتی وجود دارد که می گوید خوب و بد چیست؟ چگونه باید عمل کرد؟ وضعیت مطلوب چیست؟. به عبارت دیگر نبوت برای ما عقلانیتی می آورد تا وضعیت مطلوب را ترسیم کند و اینکه بتوانیم رفتارهایمان را اصلاح کنیم.

1. فروغی اولین کسی است که تئوری کشف حجاب را ارائه کرد. [↑](#footnote-ref-1)